کتابِ مکاشفاتِ یُوحَنّای الٰهی

مشتمل بر

بیست و دو باب

(بابِ اوّل مشتمل بر بیست آیه)

(۱) مکاشفهٔ عیسیٰ مسیح که خدا وَی‌را عنایت نمود تا آنکه اُموری‌را که زود
واقع میگردد بر بنده‌گانِ خود ظاهر سازد و او فرشتهٔ خودرا فرستاد و بوساطتِ
او بر بندهٔ خود یُوحَنّا نمودار گردانید (۲) و اوست آن کس که شهادت داد
بر کلامِ خدا و بر شهادتِ عیسیٰ مسیح و بر هر آنچه دید (۳) خوشا حالِ
آن کس که می‌خواند و آن کسان که می‌شنوند سخنهای این نبوّت‌را
و نگاه میدارند آنچه‌را در او نوشته شده است زیرا که وقت نزدیک است *
(۴) یُوحَنّا بآن هفت کلیسیا که در آسیّه هستند که فضل و آرام از او که
هست و بود و خواهد بود و از آن هفت روحی که در پیشِ تختِ اوست
(۵) و از عیسیٰ مسیح که شاهدِ مُعتبر و نخست‌زادهٔ مرده‌گان و سرِ پادشاهانِ
زمین است بر شما باد و اورا که مارا محبّت نمود و مارا بخونِ خود از
گناهانِ ما شُست (۶) و مارا نزدِ خدا و پدرِ خود پادشاهان و کاهنان گردانید
وَی‌را تا ابدالآباد جلال و قدرت باد آمین * (۷) اینک با ابرها می‌آید و هر
چشمی اورا خواهد دید و آنانی که اورا نیزه زدند و تمامیٔ طوائفِ زمین
بجهتِ وَی خواهند نالید آری آمین * (۸) و من هستم اَلفا و اُومِگا و ابتدا
و انتها فرمانِ خداوند است که هست و بود و خواهد بود قادر علی‌الاطلاق *
(۹) من که یُوحَنّا و برادرِ شمایم و در مصیبت و ملکوت و انتظارِ عیسیٰ
مسیح رفیقِ شما هستم بجهتِ کلامِ خدا و شهادت بر عیسیٰ مسیح وارد

بجزیرهٔ که مسمّي به پَطمُس است گردیدم (۱۰) و در روزِ خداوندي در روح
شدم و از عقبِ خود آوازِ بلندي چون صداي صور شنیدم (۱۱) که گفت من
اَلفَا و اُومِگا اوّل و آخر هستم و نیز این‌را که آنچه‌را مشاهده مي‌نمائي در
صحیفه بنگار و به هفت کِلِیسیاي آسیَّه بفرست به اِفِسُس و سِمُرنا و پِرگَمُس
و ثُئطیَرَه و سَردِیس و فِلَدِلفِیَه و لاوِدِکیَّه * (۱۲) و برگشتم تا بنگرم آن آوازي‌را
که با من تکلّم نمود چون برگشتم هفت چراغدان از طلا دیدم (۱۳) و درمیانِ
آن هفت چراغدان چون فرزندِ انسان‌را که تا بپا ملبّس بود و بر پستانها
حمائلِ طلائي بسته بود (۱۴) و سَرَش و موي سَرَش چون پشم سفید بلکه
چون برف سفید بود و چشمهاي او چون شعلهٔ آتش (۱۵) و پایهاي او مانندِ
برنجِ صیقلي گویا در تنورِ پُر آتش میبود و آوازَش چون صداي آبهاي بسیار
(۱۶) و داشت در دستِ راستِ خود هفت ستاره‌را و از دهانَش شمشیرِ دو
دمهٔ تیز بیرون مي‌آمد و صورتَش چون آفتاب که هنگامِ اوجِ قدرتَش مي‌تابد
(۱۷) چون ویرا دیدم چون مُرده نـزدِ قدمهاي وَيْ افتادم لیکن او دستِ راستِ
خودرا بر من نهاد و مرا گفت که مترس که مَنَم اوّل و آخر (۱۸) و زنده
هستم و مُرده بودم و الحال تا ابدالآباد زنده هستم آمین و کلیدهاي جهنّم
و مرگ نـزدِ من است (۱۹) بنویس آنچه‌را که دیدهٔ و آنچه هست و آنچه
خواهد بود بعد از این (۲۰) و سِرِّ این هفت ستاره‌را که در دستِ راستِ
من دیدي و آن هفت چراغدانِ طلا این است که آن هفت ستاره فرشته‌گانِ
آن هفت کِلِیسیاٰ هستند و آن هفت چراغدان که مشاهده نمودي هفت
کلِیسیاٰ میباشند *

(بابِ دویم مشتمل بر بیست و نه آیه)

(۱) و بفرشتهٔ کلِیسیاي اِفِسُس بنویس که آن کس که هفت ستاره‌را بدستِ
راستِ خود دارد و درمیانِ هفت چراغدانِ طلا سَیر مینماید این‌را میفرماید
(۲) که من از کارهاي تو و مشقّتِ تو و صبرِ تو مستحضرم و اینکه تو بَدان‌را

متحمّل نمي تواني شد و آنان‌را که ادّعاي حواري بودن دارند و نيستند آزموده و آنهارا كاذب يافتهٔ (۳) و تحمّل نمودهٔ و صبر ورزيدهٔ و بجهت اسم من محنت کَشيدهٔ و خسته نگشتهٔ (۴) ليك يك سخن با تو دارم که محبّتِ اوّلِ خودرا فراموش کردهٔ (۵) پس ياد آر که از کجا افتادهٔ و توبه نما و اعمالِ نخستين‌را متوجّه شو و الّا بزودي بنزدَت آمده چراغدانَت‌را از مکانَش بر ميکنم اگر توبه ننمائي (۶) ليکن اين‌را داري که افعالِ طائفهٔ نِيقُلائيان‌را دشمن داري که من نيز آنهارا دشمن دارم * (۷) و هر کس که گوشي دارد بشنود که روح بکِلِيسياها چه چيز ميگويد که هر کس که غالب آيد من اين‌را بويّ خواهم داد که از درختِ حيات که در وسطِ فردوسِ خداست اکل نمايد * (۸) و بفرشتهٔ کِلِيسياي سِمُرنيان بنويس که او که اوّل و آخر است و مُرد و زيست اين‌را ميفرمايد (۹) که من از افعال و مشقّت و مفلسيِ تو مستحضرم و حال آنکه غني هستي و از كفرِ آنها که خودرا يهودي مي نامند و نيستند بلکه از معبدِ شيطان هستند [عارفم] (۱۰) و مطلقا مترس از آنچه از عذاب خواهي کَشيد و اينك اِبليس بعضي از شمارا در زندان خواهد افکند تا که آزمايش کرده شويد و تا ده روز آسيب خواهيد کَشيد و تا بقتل ايمان‌دار باش که تاجِ حيات‌را بتو خواهم بخشيد * (۱۱) و هر کس که گوشي دارد بشنود که روح بکِلِيسياها چه چيز ميگويد که هر کس که غالب آيد از مرگِ ثاني ضرر نخواهد يافت * (۱۲) و بفرشتهٔ آن کِلِيسيا که در پِرگَمُس است بنويس که صاحبِ شمشيرِ دو دمهٔ تيز اين‌را ميفرمايد (۱۳) که من افعالَت‌را ميدانم و جائي‌را که ساکن هستي و آن جاي تختِ شيطان است و اينكه تو اسمِ مرا محکم گرفتهٔ و ايمانَم‌را انکار نه نمودهٔ در چنان اَيّامي که اَنطِپاس شهيدِ امينِ من در ميانِ شما که مسکنِ شيطان است کُشته شد (۱۴) ليکن بعضي جزئيّات بر تو دارم که تو در آنجا داري اشخاصي‌را که اعتقادِ بِلعام‌را دارند که او آموخت

بالاق‌را که بیندازد در راهِ بني اسرائیل سنگِ مصادم‌را که از قربانیهاي
بُت‌ها بخورند و زنا نمایند (۱۵) و نیز تو آن اشخاصي‌را داري که اعتقادِ
نیقُلائیان‌را دارند که آن چیزي است که من اورا دشمن دارم (۱۶) تائب
باش ورنه بزودي بنزدت آمده و با شمشیرِ دهنِ خود با آنها جنگ
مینمایم * (۱۷) هر کس که گوش دارد بشنود که روح بکلیسیاها چه میگوید
هر کس که غالب آید این‌را بويّ خواهم داد که از آن منِّ مخفي بخورد
و اورا سنگِ سفیدي خواهم داد که بر آن سنگ اسمِ نوئي مرقوم است
که هیچ کس نمي‌فهمد جُز آنکه یافته است * (۱۸) و بفرشتهٔ کلیسیاي تُئطیره
بنویس که پسرِ خدا که چشمهاي او چون شعلهٔ آتش و پایهاي او مانندِ
برنجِ صیقلي است این‌را میفرماید (۱۹) که من اعمال و محبّت و خدمت
و ایمان و صبر بلکه همهٔ افعالِ تورا دانسته ام و اینکه افعالِ آخرِ تو بیش
از افعالِ اوّل است (۲۰) لیکن بعضي جُزئیّات بر تو دارم که تو آن زن
یعني ایزبِل که خودرا نبیه میگوید اجازت دادهٔ که تعلیم دهد و بفریبد
ملازمانِ مرا که زنا کنند و از قربانیهاي بُتها بخورند (۲۱) و من اورا مُهلت
دادم تا از زناکاريِ خود تائب شود و تائب نشد (۲۲) اینك من اورا به
بستر مي‌اندازم و آناني‌را که با او زنا مینمایند در صورتي که از افعالِ خود
تائب نشوند بمصیبتِ سخت مبتلا میسازم (۲۳) و اولادش‌را بهلاکت خواهم
انداخت و همهٔ‌گيِ کلیسیاها خواهند دانست که من ضمیر و قلبِ هر
کس‌را تفحّص مینمایم و هر یك از شمارا بر وفقِ اعمالش خواهم داد
(۲۴) امّا بشما و باقي آنان که در تُئطیره هستند و این اعتقادرا ندارند و تبحّرِ
شیطان‌را چنانکه میگویند نفهمیده اند میگویم که باري دیگر بر آنها نمیگذارم
(۲۵) جُز اینکه تمسّك جوئید بآنچه دارید تا هنگامِ آمدنِ من * (۲۶) و هر
کس که غالب آید و تا انجام اعمالِ مرا نگاه دارد ويّ‌را بر قبائل اقتدار
خواهم داد (۲۷) که بر آنها به عصاي آهني حکمراني خواهد کرد که چون

کوزه‌هاي کوزه‌گر خورد میشوند بنوعی که من از پدرِ خود یافته ام (۲۸) و من
اورا ستارهٔ سَحَري خواهم داد (۲۹) هر کس که گوش دارد بشنود که روح
بکلیسیاها چه چیز میگوید *

(باب سیوم مشتمل بر بیست و دو آیه)

(۱) و بفرشتهٔ کلیسیای سَرْدِیس بنویس که صاحبِ هفت ارواحِ خدا و هفت
ستاره این‌را میفرماید که من افعالت‌را میدانم که تو اسمِ زنده‌گی‌را داري
لیکن مُرده‌ٔ (۲) بیدار شو و آنچه‌را باقي است که نزدیك بفناست استوار نما
زانرو که افعالت‌را نزدِ خدا کامل نیافتم (۳) پس بخاطر آر که چگونه یافتهٔ
و شنیدهٔ و نگاه‌دار و توبه نما که اگر بیدار نباشي خواهم آمد بر تو چون
دُزدي که تو بي‌خبر خواهي بود از ساعتِ آمدنَم بر تو (۴) و تو در سَرْدِیس
هم چند شخص‌را داري که لباسِ خودرا ملوّث ننموده اند و ایشان سفیدپوش
با من خواهند خرامید از آنجا که سزاوار اند * (۵) و هر آن که غالب آید
بجامهٔ سفید ملبّس خواهد گشت و اسمَش‌را از کتابِ حیات محو نخواهم
نمود بلکه بنامِ وَيْ نزدِ پدرِ خود و نزدِ فرشته‌گانَش اقرار خواهم نمود (۶) هر
آن که گوشي دارد استماع نماید که روح بکلیسیاها چه سخن میگوید *
(۷) و به فرشتهٔ کلیسیای فِلَدِلْفیّه بنویس که آن کس که مقدّس و راست‌گو
و با اوست کلیدِ داوُدْ و مي کُشاید چنانچه هیچ کس نمي بندد و مي بندد
چنانچه هیچ کس نمي‌کُشاید این‌را مي‌فرماید (۸) که من افعالت‌را دانستم
اینك دَرِ کُشاده‌را در پیشَت نهاده ام که هیچ کس‌را قدرتِ بستنِ آن
نیست از آنجا که قلیل طاقتي داري و کلامَم‌را سخت گرفتهٔ و اسمِ مرا
انکار نکردهٔ (۹) اینك از مَعبدِ شیطان میگردانم آناني‌را که خودرا یَهودي
مي‌نامند و نیستند بلکه دروغ گویند الحال چنین خواهم نمود که بیآیند
و نزدِ پایهاي تو سجود نمایند و یابند که من تورا دوست مي‌دارم (۱۰) از
آنجا که تو کلامِ صبرِ مرا نگاه داشتهٔ من نیز تورا نگاه خواهم داشت از آن

ساعتِ امتحاني که قریب است که برهمه‌گيِ رُبعِ مسکون طاري گردد تا
که مقیمانِ ارض‌را امتحان کند (۱۱) اینك من بزودي مي‌آیم پس محکم
بگیر آنچه‌را داري که مبادا دیگري تاجِ تورا بگیرد * (۱۲) و هرآنکو غالب
آید من اورا در هیکلِ خداي خود ستون میسازم که دیگر بیرون نخواهد
رفت و بر وَيْ اسمِ خداي خودرا و اسمِ شهرِ خداي خودرا که اُورِشَلیمِ نَوْ
است و از آسمان از نزدِ خداي من نازل مي‌شود و اسمِ نَوِي خودرا خواهم
نوشت (۱۳) و هر آن کس که گوشي دارد بشنود که روح چه میفرماید
بکلیسیاها * (۱۴) به فرشتهٔ کلیسیاي لَاُودِکیّه بنویس که آن شاهدِ امینِ
راست‌گوي مُبداءِ خلقتِ خدا این‌را میفرماید (۱۵) که من افعالت‌را میدانم
که تو نه سرد و نه گرمي کاش یا سرد یا گرم میبودي (۱۶) پس از ملوليِ تو
که نه سرد و نه گرمي نزدیك است که تورا از دهنِ خود بیرون افکنم
(۱۷) تو میگوئی که من دولت‌مند و مستغني هستم و به هیچ چیز احتیاج
ندارم و غافلي از آنکه مستمند و ذلیل و مُفلس و کور و برهنهٔ (۱۸) و من
صلاحِ تورا چنین مي‌بینم که بخري از من طلاي مصفّا شدهٔ بآتش‌را تا آنکه
صاحبِ مکنت شوي و نیز رختِ سفیدرا تا که پوشیده شوي که مبادا
ننگِ برهنه‌گيِ تو فاش گردد و بمال بر چشمهاي خود مرهم‌را تا بینا شوي
(۱۹) و هرکس‌را که دوست میدارم من ایشان‌را اِلزام و تنبیه مینمایم پس
با غیرت باش و توبه نما (۲۰) اینك بر دَرْ ایستاده‌ام و میکوبم و اگرکسي
آوازِ مرا بشنود و دَررا باز نماید بنزدَش مي‌آیم و با وَيْ نان مي خورم و او
نیز با من خواهد خورد * (۲۱) و هرکس که غالب آید من این‌را بوَيْ
میدهم که در تختِ من با من بنشیند چنانچه من که نیز غلبه یافتم با
پدرِ خود بر تختَش نشستم (۲۲) و آن کس که گوشي دارد بشنود که روح
بکلیسیاها چه مي‌فرماید *

(بابِ چهارم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) بعد از آن نگاه کردم که ناگاه دروازهٔ در آسمان باز شد و نخست صدائي چون صور شنیدم که با من تکلّم نمود و گفت بدین سو بالا بیآ تا من تورا نشان دهم از آنچه بعد از این باید بوقوع آید * (۲) فيالفور در روح شدم که ناگاه تختي در آسمان گذارده شد و بر تخت نشینندهٔ (۳) و آن نشینندهٔ تخت در شمائل چون سنگِ یشم و یاقوت بود و قوسِ قزحي بر گردِ آن تخت بود که رنگِ زمرّد داشت (۴) و بر اطرافِ آن تخت بیست و چهار تخت بود و دیدم که بیست و چهار بزرگ بر آن تختها نشسته و رختهاي سفید پوشیده بودند و تاجی از طلا بر سرهاي خود داشتند (۵) و بیرون می‌آمد از آن تخت برقها و رعدها و صداها و هفت چراغِ آتشین در پیشِ تخت مشتعل بود و این هفت روحِ خداست (۶) و در پیشِ تخت دریائي از شیشه چون بلور بود و در وسط و اطرافِ تخت چهار حیوان بودند که پیشِ رو و پشتِ سرِ آنها پُر از چشم بود (۷) و حیوانِ اوّل چون شیر بود و حیوانِ دویم چون گوساله ۰ حیوانِ سیوم در صورت شبیهِ مردم بود و حیوانِ چهارم چون عقابِ پرنده (۸) و این چهار حیوان هر یك شش پر بر اطراف داشتند و اندرون پُر از چشمها بود * و شب و روز باز نمي‌ایستادند از گفتنِ قدّوس قدّوس قدّوس خداوند خداي قادر عَلي‌الاطلاق که بود و هست و خواهد بود (۹) و چون آن حیوانات عزّت و تکریم و شکرگذاري مینمایند آن تخت‌نشین‌را که تا بابدالآباد زنده است (۱۰) آن بیست و چهار بزرگ پیشِ نشینندهٔ عرش مي‌افتند و اورا که تا ابدالآباد زنده است سجده مي‌کنند و تاجهاي خودرا نزدِ تخت مي‌اندازند (۱۱) و میگویند خداوند سزاوار هستي که بجلال و اکرام و توانائي ستوده شوي از آنجا که همه‌را تو آفریدهٔ و بمشیّتِ تو هستند و آفریده شدند *

(بابِ پنجم مشتمل بر چهارده آیه)

(۱) و دیدم بر دستِ راستِ تخت‌نشین کتابی‌را که اندرون و پُشتَش نوشته شده بود و به هفت مُهر مختوم بود (۲) و فرشتهٔ توانائی‌را دیدم که بآوازِ بلند فریاد نمود که کیست سزاوارِ آن که کتاب‌را کُشاید و مُهرهای آن‌را باز کند (۳) و هیچ کس در آسمان یا در زمین یا در زیرِ زمین نتوانست که آن کتاب‌را کُشاید یا در آن نگرد (۴) و من بسیار گریستم که هیچ کس پیدا نشد که شایستهٔ آن باشد که آن کتاب‌را کُشاید و بخواند بلکه در آن بنگرد (۵) و یکی از بزرگان مرا گفت که گریه مکن که اینك آن شیر که از فرقهٔ یِهوداه و ریشهٔ داوُدّ است غالب آمده است تا آنکه کتاب‌را کُشاید و هفت مُهرش‌را بازکند * (۶) و ناگاه دیدم در میانِ تخت و چهار حیوان و در وسطِ بزرگان برّهٔ ایستاده بود که گویا ذبح شده بود و داشت هفت شاخ و هفت چشم که هفت روحِ خدایَند که بتمامیِ زمین فرستاده شده اند (۷) پس او آمد و کتاب‌را از دستِ راستِ نشینندهٔ تخت گرفت * (۸) و چون کتاب‌را گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار بزرگ که با هر یك از آنها بربطها و پیاله‌های طلای پُر از بویهای خوش که دعاهای مقدّسان است بود نــزدِ آن برّه افتادند (۹) و بسُرودِ تازه می‌سرودند و می‌گفتند که توئی سزاوارِ آنکه کتاب‌را بگیری و مُهرهای آن‌را بشکنی زانرو که ذبح شدهٔ و از برای خدا بخونِ خود از هر فرقهٔ و زبانی و قومی و طائفهٔ مارا خریدهٔ (۱۰) و مارا بجهتِ خدای ما پادشاهان و کاهنان گردانیدهٔ و در زمین پادشاهی خواهیم نمود (۱۱) و نگاه کردم و شنیدم آوازِ فرشتگانِ بسیاری‌را بر دَورِهٔ تخت و آن حیوانها و بزرگان‌را که عددِ آنها ده هزار ده هزار و هزاران هزار بود (۱۲) که بآوازِ بلند می‌گفتند که سزاوار است برّهٔ ذبح شده که بتوانائی و دولت و عقل و زور و عزّت و جلال و برکت ستوده شود (۱۳) و هر مخلوقی که در آسمان و در زمین و در زیرِ زمین و آنانی که در دریا و هر آنچه در

آنهاست شنیدم که میگفتند نشینندهٔ تخت و برّه‌را شکر و عزّت و جلال و قدرت تا ابدالآباد باد (۱۴) و چهار حیوان گفتند آمین و آن بیست و چهار بزرگ افتادند و سجده نمودند اورا که تا ابدالآباد زنده است *

(باب ششم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) چون برّه یکي از مُهرهارا کُشاد نگاه کردم و شنیدم که یکی از آن چهار حیوان بصدائی چون رعد میگفت بیا و ببین (۲) چون نگریستم اسپ سفیدي بود و راکبش‌را کماني بود و باو تاجي داده شد و با غلبه بیرون آمد و تا آنکه غلبه یابد * (۳) چون مُهرِ دویم‌را کُشاد شنیدم که حیوانِ دویم میگفت بیا و ببین (۴) و بود اسپِ دیگري کهر که بیرون آمد و به راکبش این داده شد که صلح‌را از زمین مرتفع نماید و اینکه هم‌دیگررا قتل نمایند و شمشیرِ بزرگ بوي داده شد * (۵) و چون مُهرِ سیوم‌را کُشاد حیوانِ سیوم‌را شنیدم که میگفت بیا و ببین و دیدم و بود اسپِ سیاهي که سوارش داشت در دستِ خود ترازوئي (۶) و از میانِ چهار حیوان آوازي‌را شنیدم که میگفت یك وقیّه گندم به یك درهم و جَو سه وقیّه به یك درهم و روغن و شراب‌را ضرر مرسان * (۷) چون کُشاد مُهرِ چهارم‌را آوازِ حیوانِ چهارم‌را شنیدم که میگفت بیا و ببین (۸) و دیدم که بود اسپِ سمندي و بود اسمِ راکبش مرگ و ملازمِ او بود قبر و تا چهارمِ زمین اختیاري بآنها داده شد که بشمشیر و قحط و مرگ و حیواناتِ زمین بکُشند [خلق‌را] * (۹) و چون کُشاد مُهرِ پنجم‌را در زیرِ مذبح دیدم نُفوسِ آناني‌را که در راهِ کلامِ خدا و شهادتی که داشتند کُشته شده بودند (۱۰) که بآوازِ بلند فریاد مي‌نمودند و گفتند که تا چند اي مولاي مقدّسِ راست‌گو انصاف نمي‌نمائي و انتقامِ خونِ مارا از سکنهٔ ارض نمي‌کشي (۱۱) و داده شده بهر یك از آنها جامه‌هاي سفیدي و بآنها گفته شد که اندکی دیگر تأمّل نمایند تا هنگامي که هم‌قطارانِ آنها در بنده‌گي و برادرانِ آنها که چون آنها کُشته میشوند

تمام شوند * (۱۲) و چون مُهرِ ششم‌را کُشاد ناگاه دیدم که زلزلهٔ عظیمی شد
و آفتاب چون پلاسِ پشمي سیاه شد و ماه چون خون گردید (۱۳) و ستاره‌هاي
آسمان بر زمین افتادند بنوعي که درختِ انجیر از بادِ شدید تکان خورده
و انجیرهاي اوّلِ خودرا بیفشاند (۱۴) و آسمان چون صحیفهٔ پیچیده شده
در گذشت و هر کوه و جزیره از مقامِ خود منتقل گشت (۱۵) و سلاطینِ
زمین و بزرگان و اغنیا و سرداران و اربابِ اقتدار و هر بنده و هر آزادي
خودرا در مغاره‌ها و سنگهاي کوه‌ها پنهان نمودند (۱۶) و بکوه‌ها و سنگها
مي‌گفتند که بر ما بیفتید و مارا از صورتِ نشینندهٔ تخت و غضبِ
برّه پنهان نمائید (۱۷) زانرو که روزِ عظیمِ غضبَش آمده است و کیست که
تابِ مقاومت آورد *

(بابِ هفتم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) بعد از آن دیدم که چهار فرشته بر چهار گوشهٔ زمین ایستادند و چهار
بادِ زمین‌را گرفتند تا آنکه مطلقا باد بر زمین یا بر دریا یا بر درخت نَوَزَد *
(۲) و فرشتهٔ دیگررا دیدم که از مشرق بالا مي‌آمد و داشت مُهرِ خداي
زنده‌را و بآن چهار فرشته که مقرّر شدند که بر زمین و دریا زیان رسانند
بآوازِ بلند فریاد نمود (۳) و گفت زمین و دریا و درختهارا آسیبي مرسانید
تا هنگامي که بنده‌گانِ خداي مارا بر پیشانیهاي ایشان مُهر نمائیم *
(۴) و عددِ مُهرکرده شده‌گان شنیدم که از تمامیِ فِرَقِ بني اِسْرائیلْ یك صد
و چهل و چهار هزار مُهر شدند (۵) از فرقهٔ یِهُوداْ دوازده هزار و از فرقهٔ رِؤُبِنْ
دوازده هزار از فرقهٔ گادْ دوازده هزار (۶) از فرقهٔ آشیرْ دوازده هزار از فرقهٔ
نَفْتالِي دوازده هزار از فرقهٔ مِنَسّهْ دوازده هزار (۷) از فرقهٔ شِمعُونْ دوازده هزار
از فرقهٔ لِیوِي دوازده هزار از فرقهٔ یِسّاکارْ دوازده هزار (۸) از فرقهٔ زِبُولُونْ دوازده
هزار از فرقهٔ یُوسِفْ دوازده هزار از فرقهٔ بِنْیامِینْ دوازده هزار مُهر شدند *
(۹) و بعد از آن نگریسته گروهِ بسیاري‌را دیدم که هیچ کس آن‌را نتوانست

شمرد از هر طائفه و فرقه و قومي و زباني که پيشِ تخت در حضورِ برّه ايستاده و جامه‌هاي سفيد پوشيده بودند و شاخهاي نخل‌را در دست گرفته (۱۰) بآوازِ بلند فرياد مي‌کردند و مي‌گفتند نجات خداي مارا که تخت‌نشين است و برّه‌را است (۱۱) و همه‌گيء ملائکه در دَورِ تخت و بزرگان و آن چهار حيوان که ايستاده بودند در پيشِ تخت بر رو افتادند و خدارا سجده نمودند (۱۲) و گفتند آمين برکت و جلال و عقل و شکر و عزّت و توانائي و قدرت تا ابد الآباد خداي مارا است آمين * (۱۳) و يکي از آن بزرگان مرا مخاطب ساخته گفت اين سفيد پوشان کيان اند و از کجا مي‌آيند (۱۴) من اورا گفتم خديوا تو ميداني مرا گفت اينها آنان اند که از عذابِ شديد مي‌آيند و در خونِ برّه جامه‌هاي خودرا شُستند و سفيد نمودند (۱۵) از اين جهت پيشِ تختِ خدايند و شب و روز در هيکلِ او بنده‌گيش مينمايند و آن که نشيننده‌ء تخت است بر آنها سايه خواهد افکند (۱۶) و ديگر نه گرسنه خواهند بود و نه تشنه خواهند بود و آفتاب و هيچ حرارتي بر آنها نخواهد تابيد (۱۷) زانرو که آن برّه‌ء که در وسطِ تخت است آنهارا خواهد چرانيد و بچشمه‌هاي زنده‌ء آب آنهارا راه‌نمائي خواهد نمود و خدا هر اشکي‌را از چشم‌هاي آنها محو خواهد نمود *

(بابِ هشتم مشتمل بر سيزده آيه)

(۱) و چون کُشاد مُهرِ هفتم‌را تا مدّتِ نيم‌ساعت در آسمان خاموشي بديد گشت * (۲) و آن هفت فرشته‌را که در حضورِ خدا ايستاده بودند ديدم که هفت صور بآنها داده شد (۳) و فرشته‌ء ديگر آمده نزدِ مذبح ايستاد و داشت مجمري از طلا و بويِ داده شد بوهاي خوشِ بسياري که تا با دعاهاي همه‌گيء مقدّسان در قربانگاهِ طلائي که پيشِ تخت است بگذراند (۴) و دودِ بوهاي خوش با دعاهاي مقدّسان از دستِ فرشته بنزدِ خدا صعود نمود (۵) و آن فرشته مجمررا گرفته و از آتشِ قربان‌گاه پُر کرده بر زمين انداخت و صداها

و رعدها و برقها و زلزلهها واقع گشت * (۶) و آن هفت فرشتهٔ مالکانِ هفت
صور صورهاي خودرا مستعدّ نمودند که صور دَمَند * (۷) و فرشتهٔ اوّل صور زد
و تگرگ و آتشِ خونین پیدا شده بر زمین ریخته شد و ثلثِ درختان
سوخته شد و هر گیاهِ سبز سوخته شد * (۸) و فرشتهٔ دویم صور دمیده چون
کوهي بزرگِ با آتش افروخته شده بدریا افکنده شد و ثلثِ دریا خون شد
(۹) و ثلثِ مخلوقاتِ جاندارِ دریائي مُردند و ثلثِ کشتیها تباه شد *
(۱۰) و فرشتهٔ سیوم صور دمید و کوکبِ عظیمي چون چراغِ افروخته از آسمان
بزیر آمد و بر ثلثِ رودخانهها و چشمههاي آب وارد گشت (۱۱) و اسمِ آن
ستاره افسنتین است و ثلثِ آن آبها افسنتیني شد و مردمِ بسیار مُردند
از آن آب زیرا که تلخ شده بود * (۱۲) و فرشتهٔ چهارم صور دمید و ثلثِ
آفتاب و ثلثِ ماه و ثلثِ ستارهها ضرب خورده بنوعي که ثلثِ آنها تاریک
شد و ثلثِ روشنيءِ روز و شب نیز کم شد * (۱۳) و دیدم فرشتهرا و شنیدم
که در فضاي آسمان ميپرَد و بآوازِ بلند میگوید واي واي واي بر ساکنانِ
زمین بجهتِ صداهاي آن صورِ سه فرشتهٔ باقي مانده که باید صور دمند *

(بابِ نهم مشتمل بر بیست و یک آیه)

(۱) و فرشتهٔ پنجم صور دمید و دیدم که ستارهٔ از آسمان بر زمین افتاد و کلیدِ
گَودِ بيقعر بویَ داده شد (۲) و گَودِ بيپایانرا گُشاد و بالا رفت از آن گَود
دودي چون دودِ تنورِ عظیم و آفتاب و هوا از دودِ آن گَود تاریک شد
(۳) و از میانِ دود ملخها بر زمین ریختند و داده شد آنهارا قدرتي چون
قدرتِ عقربهاي زمین (۴) و آنهارا امر شد که علفِ زمین و هر گونه گیاهيرا
و هر درختيرا ضرَر نرسانند جُز آن اشخاصيرا که مُهرِ خدارا در پیشانيءِ
خود ندارند (۵) و بآنها امر شد که ایشانرا نکُشند بلکه مدّتِ پنج ماه معذّب
دارند و تعذیبِ آنها چون تعذیبِ عقرب که خلقرا ميگزد است (۶) و در
آن اوان خلق مرگرا طلب خواهند نمود و آنرا نخواهند یافت و ایشان

خواهشِ مرگ خواهند نمود و مرگ از ایشان خواهد گریخت (۷) و شکلِ ملخها چون اسپهائي که بجهتِ جنگ آراسته شده باشند میبود و بر سرِ آنها تاجهاي چون طلا مي‌بود و صورتِ آنها شبیه به صورتِ مردم (۸) و چون موي زنان موئي داشتند و دندانهاي آنها چون دندانِ شیران میبود (۹) و داشتند چهارآئینه‌هائي چون چهارآئینهٔ آهني و صداي پَرِ آنها چون صداي ارابه‌هاي اسپانِ بسیار که در جنگ میدوند (۱۰) و دُمهائي چون دُمِ عقرب مي‌داشتند و در دُمهاي آنها نیزه‌ها مي‌بود و قدرتِ آنها بر تعذیبِ خلق پنج ماه مي‌بود (۱۱) و پادشاهي دارند که فرشتهٔ گَودِ بي‌پایان است و در عِبري اسمَش اَبَدّون و در یونانِي اَپلِیون است * (۱۲) و یك واي گذاشته است و اینك دو واي دیگر بعد از این مي‌آید * (۱۳) و فرشتهٔ ششم صور دمید و آوازي‌را از چهار شاخِ قربانگاهِ طلائی که نزدِ خداست شنیدم (۱۴) که بآن فرشتهٔ ششم که صاحبِ صور بود میگوید که تو آن چهار فرشته‌را که در رودخانهٔ بزرگِ فراتْ بسته شده اند خلاص نما (۱۵) پس خلاصي یافتند آن چهار فرشته که براي ساعت و روز و ماه و سال مهیّا شده اند تا که ثلثِ مردم‌را بکُشند (۱۶) و عددِ سوارانِ فوجها دویست هزار هزار بود و این عددرا من خود شنیدم (۱۷) و باین سیاق آن اسپان و سوارانِ آنهارا در رؤیا دیدم که چهارآئینه‌هاي آتش و سنبل و کبریت‌گُون داشتند و سرِ اسپان چون سرهاي شیر بود و از دهانِ آنها آتش و دود و کبریت بیرون مي‌آمد (۱۸) و از این سه چیز یعني آتش و دود و کبریت که از دهانِ آنها بیرون مي‌آمد ثلثِ خلق هلاك شدند (۱۹) زانرو که قدرتِ آنها در دهان و دُمهاي آنها هست زیرا که دُمهاي آنها چون ماران میبود که سَرها داشتند و بآنها ضرر میرسانند (۲۰) و باقي‌ماندهٔ خلق که از این مصیبتها هلاك نشدند از صنعت دستهاي خود توبه نه نمودند که نه پرستند شیاطین و بُت‌هاي طلائي و نقره و برنجي و سنگي و چوبي‌را که نه توانائیِ دیدن و شنیدن دارند ونه

رَوِش میدانند (۲۱) و از قتلها و جادوگریها و زنا و دُزدیهای خود توبه نه نمودند *

(بابِ دهم مشتمل بر یازده آیه)

(۱) و فرشتهٔ تنومندِ دیگری‌را دیدم که از آسمان نازل می‌شد و پوشیده بود بابری و قوسِ قزح بر سَرش و صورتش چون آفتاب و پایهایش چون ستون‌های آتش میبود (۲) و داشت در دستِ خود کتابِ کوچک کُشادهٔ و نهاد پای راستِ خودرا بر دریا و چپش‌را بر زمین (۳) و بآوازِ بلندی چون غرّشِ شیر فریاد نمود و چون فریاد نمود هفت رعد صداهای خودرا دادند (۴) و چون آن هفت رعد صداهای خودرا دادند من در ارادهٔ نوشتن بودم که آوازی‌را از آسمان شنیدم که مرا گفت بر آنچه آن هفت رعد گفتند مُهر کن و آنرا منویس (۵) و دیدم آن فرشته‌را که بر دریا و زمین ایستاده بود که دستِ خودرا بآسمان بلند نمود (۶) و سوگند یاد کرد که بآن کس که تا ابدالآباد زنده است و آسمان و آبادیَس و زمین و آبادیَش و دریا و آبادیَش‌را آفرید که دیگر زمان نخواهد بود (۷) بلکه در ایّامِ فرشتهٔ هفتم هنگامی که صور دمد سِرّ خدا بغایت خواهد انجامید چنانچه به بندهگانِ خود پیغمبران خبر داده است * (۸) و آن آوازی‌را که از آسمان شنیدم باز با من تکلّم نموده گفت که برو و آن کتابِ کوچکِ کُشاده‌را که در دستِ آن فرشته است که بر دریا و زمین ایستاده است بگیر (۹) و من بنزدِ فرشته رفته ویَ‌را گفتم کتابِ کوچک‌را بمن ده مرا گفت بگیر آنرا و بخور که اندرونت‌را تلخ خواهد نمود لیکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود (۱۰) و کتابِ کوچک‌را از دستِ فرشته گرفته خوردم و در دهنم چون عسل شیرین بود و چون خوردم اندرونم تلخ شد (۱۱) و مرا گفت که تورا لازم است که ایضاً بر قومها و طوئف و زبانها و پادشاهانِ بسیار نبوّت نمائی *

(باب یازدهم مشتمل بر نوزده آیه)

(۱) و نَئِي چون عصا بمن داده شده و امر شد که برخیز و هیکلِ خدا و قربانگاه و عبادت کنندهگانيرا که در اویند به پیما (۲) و قصرِ بیرونِ هیکلرا بگذار و نه پیما آنرا که بقبائل داده شد و شهرِ مقدّسرا چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود * (۳) و دو شاهدِ خودرا قدرت خواهم بخشید که پلاس پوشیده یك هزار و دویست و شصت روز اِخبار نمایند (۴) اینها دو درختِ زیتون و دو چراغدان اند که نزدِ خداي زمین ایستاده اند (۵) و اگر کسي خواهد که آنهارا ضرر رساند آتشی از دهنِ آنها بیرون ميآید و دشمنانِ آنهارا فرو میگیرد که اگر کسي خواهد که آنهارا ضرر رساند هم چنین باید که کُشته شود (۶) و اینها قدرت بر بستنِ آسمان دارند که در ایّامِ نبوّتِ آنها باران نبارد و قدرت بر آبها دارند که آنهارا بخون مبدّل نمایند و زمینرا بهر قِسمِ مصیبت گرفتار نمایند هر وقت که خواهند * (۷) و چون شهادتِ خودرا باتمام رسانند آن حیوان که از گَودِ بيپایان بر ميآید با آنها خواهد جنگید و بر آنها دست خواهد یافت و آنهارا بقتل خواهد رسانید (۸) و مُردارهای آنها در میدانِ آن شهرِ بزرگ که معناً بسُدوم و مِصْر مسمّي میشود جائی که خداوندِ ما مصلوب شد خواهد بود * (۹) و خلقي از قومها و قبیلهها و زبانها و اصناف مُردارهاي آنهارا سه روز و نیم خواهند دید و نخواهند گذاشت که نعشهاي آنها در قبور مدفون شود (۱۰) و ساکنانِ زمین بر آنها سُرور خواهند نمود و شادمان خواهند گشت و بجهتِ یکدیگر هدیّهها خواهند فرستاد زانرو که این دو نبي ساکنانِ زمینرا عذاب ميرسانند * (۱۱) و بعد از آن سه روز و نیم از خدا روحِ حیات در آنها در آمده بر پایهاي خود ایستادند و بینندهگانِ آنهارا خوفِ عظیمي فرو گرفت (۱۲) و آوازِ بلنديرا از آسمان شنیدند که آنهارا گفت باین سو بالا آئید پس در ابر بآسمان صُعود نمودند و دشمنانِ آنها آنهارا میدیدند (۱۳) و در همان ساعت

زلزلهٔ عظیمی واقع شد که ده یك از شهر خراب شد و هفت هزار نفر در
آن زلزله هلاك شدند و باقی مخوف گشته خدای آسمان‌را ستایش نمودند *
(۱۴) و وای دویم درگذشت و الحال وای سیوم می‌آید * (۱۵) و فرشتهٔ هفتم
صور دمید و صداهای بلند در آسمان بلند شد که ممالكِ دنیا از خداوندِ
ما و مسیحش شده است و تا ابدالآباد سلطنت خواهد نمود * (۱۶) و آن
بیست و چهار بزرگ که بر تختهای خود نزدِ خدا نشسته اند بر رویشان
افتاده خدارا ستایش نمودند (۱۷) و گفتند شکر می‌کنیم تورا خداوند خدای
قادرِ علی‌الاطلاق که هستی و بودی و خواهی بود زانرو که قدرتِ عظیمِ
خودرا گرفته و سلطنت کرده‌ٔ (۱۸) و طوائف غضب‌آلود بودند و حال آمده
است غضبِ تو و وقتِ مُرده‌گان تا انصاف شود و مُزد دهی بنده‌گانِ خودرا
از پیغمبران و مقدّسان و ترسناکانِ از اسمِ تو چه بزرگ و چه کوچك و تا فاسد
نمائی مفسدانِ زمین‌را * (۱۹) و هیکلِ خدا در آسمان باز شد و صندوقِ پیمانش
در هیکلش نمایان شد و برقها و صداها و رعدها و زلزله و تگرگِ بزرگی واقع گشت *

(بابِ دوازدهم مشتمل بر هفده آیه)

(۱) و علامتی عظیم در آسمان سر زد که زنی پوشیده بود خورشیدرا و ماه در
زیرِ پایش بود و بر سرش تاجی بود از دوازده ستاره (۲) و آبستن شده از
دردِ زه و عذابِ زادن فریاد می‌نمود * (۳) و علامتی دیگر که در آسمان
بدید آمد که ناگاه اژدهای بزرگِ آتشینی که هفت سر و ده شاخ داشت
و بر سرهای او هفت افسر می‌بود (۴) و دُمش ثلثِ کواکبِ آسمان‌را جاروب
نموده بر زمین ریخت و آن اژدها نزدِ آن زن که در زادن بود ایستاده که
چون زاید بچه‌اش‌را فرو گیرد (۵) و زائید بچهٔ ذکوری‌را که بعصای آهنین
بر همهٔ طوائف حکم خواهد راند و آن بچه‌اش‌را رُبوده بنزدِ خدا و تختش
رسانیدند (۶) و آن زن گریخت به بیابان و در آنجا مکانی داشت که از
خدا مُعیّن شده بود که در آنجا اورا یك هزار و دویست و شصت روز

پرورانند * (۷) و در آسمان جنگ شد که میکائیل با فرشته‌گانَش با اژدَها
جنگ نمودند و اژدَها با فرشته‌گانَش نیز بجنگ در آمدند (۸) لیکن غلبه
نیافتند بلکه دیگر در آسمان مکانِ آنها یافت نشد (۹) و آن اژدَهای بزرگ
و مارِ قدیم که به اِبْلِیس و شیطان مسمّی است که تمامِ مسکونه‌را میفریبد
مطروح شده بر زمین انداخته شد و فرشته‌گانَش نیز با وَیْ افکنده شدند
(۱۰) و آوازِ بلندی‌را شنیدم که در آسمان می گفت حالا نجات و توانائی
و سلطنتِ خدای ما و اقتدارِ مسیحَش بوقوع پیوست زیرا که مُدّعیِء برادرانِ
ما که بر آنها نزدِ خدای ما شب و روز ادعا می‌نمود بزیر افکنده شد
(۱۱) و ایشان بجهتِ خونِ برّه و کلامِ شهادتِ خود بر او غالب آمدند
و جانِ خودرا دوست نداشتند تا بمرگ (۱۲) لهذا شاد باشید ای آسمانها
و ساکنانِ آنها و وای بر ساکنانِ زمین و دریا از آنجا که اِبْلِیس با غضبِ
شدید بنزدِ شما فرود آمده است چه میداند که قلیل مدّتی‌را مالك است *
(۱۳) و چون اژدَها دید که بر زمین افکنده شد مزاحم شد آن زن‌را که بچهٔ
نرینه‌را زائیده بود (۱۴) و دو پَرِ عقابِ بزرگ بآن زن داده شد تا که به پَرَد
در بیابان بمقامِ خود جائی که پرورش یابد در زمان و زمانین و نصفِ زمان
غائب از نظرِ مار (۱۵) و مار در عقبِ زن چون رودِ آب از دهنِ خود
میریخت تا آنکه اورا سیل فرو گیرد (۱۶) و زمین زن‌را حمایت نموده بلکه
زمین کُشاد دهنِ خودرا و آن رودی‌را که اژدَها از دهنَش ریخت فرو گرفت
(۱۷) و اژدَها بر آن زن غضب نموده رفت تا با باقی از نسلَش که احکامِ
خدارا نگاه میدارند و شهادتِ عیسیِء مسیح‌را دارند جنگ نماید *

(بابِ سیزدهم مشتمل بر هجده آیه)

(۱) و من بر ریكِ دریا ایستاده بودم که دیدم حیوانی از دریا بالا می‌آید
که هفت سر و ده شاخ داشت و بر شاخهای او ده اَفسر و بر سَرهای او اسمِ
کفر بود (۲) و آن حیوانی‌را که دیدم شبیه بود بپلنگ و پایهای او چون

پایهایِ خرس و دهانَش چون دهانِ شیر بود و اژدهاها قدرت و تختِ خود و قوّتِ عظیم‌را بوَیْ داد (۳) چنان یافتم که گویا یکي از سرهايِ او زخمِ مُهلکی خورد لیکن آن زخمِ مُهلك شفا یافت و تمامیء زمین‌را در پیِ آن حیوان تعجّب فرو گرفت (۴) و آن اژدهارا که قدرت بآن حیوان بخشید پرستیدند و آن حیوان‌را نیز پرستیدند و گفتند که کیست که مثلِ این حیوان است و کیست که تواند با او جنگید (۵) و بوَیْ داده شد که بالفاظِ بلندِ کفرآمیز تکلّم نماید و تا مدّتِ چهل و دو ماه قدرتِ [جنگ] بوَیْ داده شد (۶) و دهانِ خودرا بکفر بر خدا کُشاد تا آنکه کفر گوید بر اسمَش و بر مسکنَش و بر ساکنانِ آسمان (۷) و قدرتي بوَیْ داده شد که با مقدّسان جنگ نماید و آنهارا زبون سازد و قدرت بر هر قبیله و زباني و طائفه بوَیْ داده شد (۸) و خواهند پرستید اورا همه‌گیء ساکنانِ زمین که اسمايِ آنها در کتابِ حیاتِ برّهء ذبیحِ از بنايِ عالم مرقوم نشده است (۹) اگر کسي گوش دارد بشنود (۱۰) اگر کسي اسیر نماید به اسیري خواهد رفت و اگر بشمشیر قتل نماید باید که بشمشیر کُشته شود و در اینجاست صبر و ایمانِ مقدّسان * (۱۱) و حیواني دیگررا دیدم که از زمین بیرون مي‌آمد و چون برّه دو شاخ داشت و چون اژدهائي صدا مي‌نمود (۱۲) و تمامیء قدرتِ حیوانِ سابق‌را در حضورِ او بفعل مي‌آورد و باعث است این‌را که زمین و ساکنانَش حیوانِ اوّل‌را که زخمِ مُهلکَش شفا یافت بپرستند (۱۳) و آن علاماتِ قَوِي‌را بجا مي‌آورد بحدّي که پیشِ رويِ مردم آتش‌را از آسمان بر زمین فرود مي‌آرد (۱۴) و بسببِ آن علامتهائي که بوَیْ داده شد که در حضورِ آن حیوان بفعل آرد ساکنانِ زمین‌را میفریبد و امر مینماید ساکنانِ ارض‌را که شکلي بجهتِ آن حیوان که زخمِ شمشیررا خورد و زنده ماند بسازند (۱۵) و اورا این قدرت بخشیده شد که بشکلِ آن حیوان جان بخشد تا که شکلِ آن حیوان تکلّم نماید و امر کند که هر کس که شکلِ آن حیون‌را نپرستد کُشته

شود (۱۶) و امررا بجائي ميرساند كه همه‌را از كهتر و مهتر و غني و فقير و آزاد و بنده نقشي بر دستِ راست يا بر پيشانيء آنها بسازد (۱۷) و تا آنكه هيچ كس خريد و فروخت نتواند جُز آن كس كه نقش يا اسمِ حيوان يا عددِ اسمَش‌را داشته باشد (۱۸) و در اينجا حكمتي است كه صاحبِ فهم عددِ حيوان‌را شمارد كه عددِ انسان است و عددَش شش صد و شصت و شش است *

(بابِ چهاردهم مشتمل بر بيست آيه)

(۱) و ديدم كه ناگاه برّه بر كوهِ صِيّوْن ايستاده است و با وَيْ بودند يك صد و چهل و چهار هزار كه اسمِ پدرَش‌را بر پيشانيء خود ثبت نموده داشتند (۲) و آوازي‌را از آسمان شنيدم چون صداي آب‌هاي بسيار و چون صداي رعدِ بزرگ و شنيدم صداي بربطنوازان‌را كه بربطهاي خودرا مي‌نواختند (۳) و مي‌سرودند چون سُرودِ تازهء در نزدِ تخت و چهار حيوان و بزرگان و هيچ كس آن سُرودرا نتوانست آموخت جُز آن يك صد و چهل و چهار هزار كس كه از زمين خريده شده بودند (۴) و اينها آنان اند كه با زنان آلوده نشدند و باكره هستند و اينها آنان اند كه برّه‌را پيروي مي‌نمايند بهر جا كه ميرود و اينها از ميانِ مردم خريده شدند و نوبرِ خدا و برّه اند (۵) و در دهنِ آنها مكري يافت نشد چه پيشِ تختِ خدا بي‌عيب اند * (۶) و ديدم فرشتهٔ ديگررا كه در فضاي آسمان طيران مينمود و داشت مژدهٔ ابدي‌را كه تا ساكنانِ زمين‌را از هر صنف و قبيله و زبان و قومي‌را بآن ندا نمايد (۷) و بآوازِ بلند مي‌گفت كه از خدا بترسيد و اورا ستايش نمائيد زانرو كه رسيد زمانِ عدالتَش پس به پرستيد آفرينندهٔ آسمان و زمين و دريا و چشمه‌هاي آب‌را * (۸) و فرشتهٔ ديگر در عقب آمده گفت كه خراب شد بابِلُوْن آن شهرِ عظيم خراب شد زانرو كه از شرابِ غضب آلودهء زناي خود بهمه طوائف چشانيد * (۹) و فرشتهء سيومي در عقبِ آنها روان بود

وِ بآوازِ بلند مي‌گفت که اگر کسي حیوان و تمثالش‌را پرستد و نقش‌را بر
پیشاني یا به دستِ خود پذیرد (۱۰) آن کس نیز از شرابِ غضبِ خدا که
در ساغرِ قهرش بدونِ شایبه آمیخته شده است خواهد آشامید و بآتش
و گوگرد در حضورِ فرشته‌گانِ مقدّس و در حضورِ برّهٔ مُعَذَّب خواهد گردید
(۱۱) و دودِ عذابِ ایشان تا ابدَالآباد بالا میرود و مطلقا شب و روز آرام
ندارند آناني که مي‌پرستند حیوان و شکلش‌را و هر آن کس که نقشِ اسمَش‌را
مي‌پذیرد * (۱۲) اینجا است محلِّ صبرِ مقدّسان و اینجا میباشند آنان که
احکامِ خدا و ایمانِ عیسي‌را نگاه میدارند (۱۳) و آوازي‌را شنیدم از آسمان
که مرا گفت بنویس که مِن‌بَعد خوشاحالِ آن مُرده‌گان که در خداوند
مي‌میرند روح مي‌گوید بلي چون از محنتهاي خود آرام مي‌گیرند و افعالِ
آنها در عقبِ آنها روان است * (۱۴) و ناگاه دیدم ابرِ سفیدي‌را که بر آن
ابر شخصي چون فرزندِ انسان نشسته بود که تاجِ طلائي بر سر داشت و بود
در دستِ وَيْ داسِ تیزي (۱۵) و فرشتهٔ دیگر از هیکل بیرون آمده و بآوازِ
بلند به ابرنشین گفت که بینداز داسِ خودرا و دِرَوْ نما که هنگامِ دِرَوِ
نمودنِ تو رسیده است زانرو که کِشتِ زمین خشك گشته است
(۱۶) و نشیننده ابر داسِ خودرا بر زمین انداخته و زمین درویده گشت *
(۱۷) و فرشتهٔ دیگر از هیکلِ آسماني بیرون آمده که او نیز داشت داسِ تیزي‌را
(۱۸) و فرشتهٔ دیگر از قربانگاه بیرون آمد که بر آتش مسلّط بود و صاحبِ
داسِ تیزرا بآوازِ بلند گفت که داسِ تیزِ خودرا بینداز و خوشه‌هاي زمین‌را
دِرَوْ نما چه انگورهاي آن رسیده است (۱۹) و آن فرشته داسِ خودرا بر
زمین انداخت و تاكِ زمین‌را چید و در مي‌خانهٔ بزرگِ غضبِ خدا
انداخت (۲۰) و [تاك] در مي‌خانهٔ خارجِ شهر پایمال شد و خون از
مي‌خانه بحدّي بیرون آمد تا که در یك هزار و شش صد تیرپرتاب تا
جَلوِ اسپان مي‌آمد *

(باب پانزدهم مشتمل بر هشت آیه)

(۱) و علامتي ديگرِ بزرگ و عجيب در آسمان مشاهده نمودم كه هفت فرشته بودند كه هفت صدمهٔ آخرين بـا آنها بود كه غضبِ خدا بآنها باتمام مي‌رسيد * (۲) و ملاحظه نمودم درياي آبگينه نماي آتشيني و اينكه آن اشخاص كه بر حيوان و شكل و نقش و عددِ اسمَش غالب آمدند كه بر درياي شيشه ايستاده بودند و گرفته بودند بربطهاي خدارا (۳) و سُرودِ موسيِ بندهٔ خدا و سُرودِ برّه‌را مي‌سُرودند و مي‌گفتند خداوند خداي قـادرِ عَلي‌ألاطلاق افعالِ تو بزرگ و عجيب است و پادشاهِ مقدّسانا راه‌هاي تو راست و مُستَوِي است (۴) و كيست كه نترسد از تو خداوندا و اسمِ تورا تكريم ننمايد زانجا كه پاك هستي تو بتنهائي و تماميِ قبائل خواهند آمد و تورا در حضورَت خواهند پرستيد از آنجا كه ظاهر شد قضاهاي تو * (۵) و بعد از آن ديدم كه ناگاه هيكلِ محلِّ شهادت كه در آسمان است كُشاده گشت (۶) و آن هفت فرشته كه صاحبِ هفت صدمه بودند از هيكل بيرون آمدند و پارچهٔ پاكِ درخشنده پوشيده بودند و بر پستانهای ايشان كمربندِ طلائي پيچيده شده بود (۷) و يكي از آن چهار حيوان هفت پيالهٔ طلائي مملوّ از غضبِ خدائي كه تا ابدألآباد زنده است بآن هفت فرشته داد (۸) و هيكل از جلالِ خدا و قدرتَش پُر دود گرديد و هيچ كس باندرونِ هيكل نمي‌توانست در آمد تا انتهاي هفت صدمهٔ آن هفت فرشته *

(بابِ شانزدهم مشتمل بر بيست و يك آيه)

(۱) و آوازِ بلندی‌را شنيدم از هيكل كه بآن هفت فرشته مي‌گفت برويد و پياله‌هاي غضبِ خدارا بزمين بريزيد * (۲) و فرشتهٔ نخست رفت و پيالهٔ خودرا بر زمين ريخت كه زخمي شديد و سخت بر اربابِ نقشِ حيوان و پرستنده‌گانِ شكلَش واقع گشت * (۳) و فرشتهٔ دويم پيالهٔ خودرا در دريا ريخت و آن چون خونِ مُرده گشت و هر جان‌دار كه در دريا بود مُرد *

(۴) و فرشتهٔ سیوم پیالهٔ خودرا بر رودها و چشمههاي آب ریخت و خون شد (۵) و از فرشتهٔ آبها شنیدم که گفت خداوندا تو که هستي و بودي و مقدّسي راست هستي که این انصافرا نمودهٔ (۶) از آنجا که ایشان خونِ مقدّسان و پیغمبرانرا ریختند و تو ایشانرا خون دادهٔ که بنوشند چونکه شایستهٔ آن اند (۷) و شنیدم فرشتهٔ دیگررا که از قربانگاه ميگفت بلي خداوند خداي قادرِ مُطلق قضاهاي تو راست و مُستَوِي است * (۸) و فرشتهٔ چهارم پیالهٔ خودرا بر آفتاب ریخت که بآن این قدرت بخشیده شد که خلقرا بآتش بسوزاند (۹) و خلق بسوختنيِ سخت سوختند که به اسمِ خدا که بر این شدائد اقتدار دارد کفر گفتند و توبه ننمودند که اورا تعظیم نمایند * (۱۰) و فرشتهٔ پنجم پیالهٔ خودرا بر تختِ حیوان ریخت که سلطنتَش تاریك گشت و زبانهاي خودرا از درد گزیدند (۱۱) و خداي آسمانرا از دردها و زخمهاي خود کفر گفتند و از افعالِ خود توبه ننمودند * (۱۲) و فرشتهٔ ششم پیالهٔ خودرا بر رودخانهٔ بزرگِ فِراتْ ریخت و آبَش خشك گردید تا آنکه راهِ پادشاهانِ مشرق مهیّا شد (۱۳) و دیدم که از دهنِ اژدَها و از دهنِ حیوان و از دهنِ پیغمبرِ کاذب سه روحِ پلید چون غوك (۱۴) که آن روحهاي دیوانِ مُعجزنشان اند بیرون ميآمدند و بنزدِ پادشاهانِ زمین و تمامِ مسکونه میروند تا آنکه آنهارا فراهم آورند بجهتِ جنگِ روزِ عظیمِ خداي قادرِ عَليالاطلاق (۱۵) اینك من چون دُزد ميآیم خوشاحالِ آن کس که بیدار باشد و رختهاي خودرا نگاه دارد که مبادا برهنه راه رَوَد و ناشایستهگیَشرا به بینند (۱۶) و ایشانرا در محلّي که در عِبْرِي اَرْمَگَدّونْ گویند جمع نمود * (۱۷) و فرشتهٔ هفتم پیالهٔ خودرا بر هوا ریخت و آوازِ بلندي از هیکلِ آسماني یعني تخت بر آمده گفت که شد (۱۸) و بدید آمد صداها و رعدها و برقها و چنان زلزلهٔ عظیمي واقع شد که از هنگامي که مردم بر زمین قرار گرفته اند چنان زلزلهٔ عظیمي واقع نشده است

(۱۹) و شهرِ بزرگ به سه پاره گشت و شهرهاي قبائل خراب شد و ياد آمد نزدِ خدا بابِلونِ بزرگ كه پيالهٔ شرابِ قهرِ با سخطش رو باو نهد (۲۰) و هر جزيره گريخت و كوهها نابديد گشت (۲۱) و تگرگي عظيم كه هر دانه بوزنِ يك منّ بود از آسمان بر خلق فرو باريد و مردم بسببِ ضربِ تگرگ خدارا كفر گفتند زيرا كه صدمه‌اَش در غايت بزرگ بود *

(بابِ هفدهم مشتمل بر هجده آيه)

(۱) و يكي از آن هفت فرشته كه صاحبِ هفت پياله بودند آمد و با من سخن راند و مرا گفت كه بيآ كه نشان دهم من تورا سزاي فاحشهٔ بزرگي‌را كه بر آب‌هاي بسيار نشسته است (۲) و پادشاهانِ زمين با او زنا كرده اند و از شرابِ زناي او ساكنانِ زمين بيهوش اند (۳) و روحاً مرا در بياباني آورد و زني‌را ديدم كه بر حيوانيء سرخ‌فام كه پُر از اسماي كفر و هفت سر و ده شاخ داشت نشسته بود (۴) و آن زن بسرخي و قرمزي ملبّس و بطلا و جواهر و مرواريد مُزيّن بود و پيالهٔ طلائي‌را مملوّ از كسافت و نجاستهاي زِناي خود بر دست داشت (۵) و بر پيشانيء او اين اسم مرقوم بود سِرّ بابِلُونِ بزرگ و مادرِ زناها و خبائثِ زمين (۶) و آن زن‌را ديدم كه از خونِ مقدّسان و از خونِ شهيدانِ عيسي مست بود و از ملاقاتِ او بسيار تعجّب نمودم * (۷) و فرشته مرا گفت چرا حيرت داري من سِرّ اين زن و حيواني كه هفت سر و ده شاخ دارد و اورا مي‌بَرَد بر تو شرح مينمايم * (۸) آن حيواني كه ديدي بود و نيست و از گَودِ بي‌پايان بالا خواهد آمد و بهلاكت خواهد رسيد و تعجّب خواهند نمود ساكنانِ زمين كه اسماي آنها از بناي عالَم دركتابِ حيات نوشته نشده است از ديدنِ حيوان كه بود و نيست و حال آنكه هست * (۹) اينجا است فهميدنِ صاحبِ فهم هفت سر هفت كوه هستند كه زن بر آنها نشسته است (۱۰) و هفت سلطان اند كه پنج ساقط شده اند و يكي هست و ديگري هنوز نيآمده است و چون آيد بايست

قلیلی درنگ نماید (۱۱) و آن حیوان که بود و نیست آن هشتمین است
که از مقولهٔ آن هفت است که بهلاکت میرسد * (۱۲) و آن ده شاخیرا
که دیدی ده پادشاه اند که هنوز بپادشاهی نرسیده اند بلکه ساعتی با حیوان
چون سلاطین مُقتدر خواهند گشت * (۱۳) این همه یك اراده دارند و قدرت
و اقتدارِ خودرا بحیوان تسلیم خواهند نمود (۱۴) و اینها با برّه خواهند
جنگید و برّه بر آنها سرافراز خواهد بود زیرا که او خداوندِ خداوندان و پادشاهِ
پادشاهان است و آنانی که با اویند خوانده شده و برگزیده و امین اند *
(۱۵) و مرا گفت آن آبهائی که دیدی که فاحشه بر آن نشسته است
قومها و طائفهها و قبیلهها و زبانهایند (۱۶) و آن ده شاخ که برحیوان دیدی
فاحشهرا دشمن خواهند داشت و اورا بینوا و برهنه خواهند نمود و اجزایشرا
خواهند خورد و بآتشش خواهند سوزانید (۱۷) که خدا در دلهای آنها انداخت
که قصدِ اورا بجا آرند و باتّفاق سلطنتِ خودرا بحیوان سپارند تا هنگامِ تمام
شدنِ کلامِ خدا * (۱۸) و آن زن که دیدی آن شهرِ بزرگ است که برسلاطینِ
زمین سلطنت دارد *

(بابِ هجدهم مشتمل بر بیست و چهار آیه)

(۱) بعد از آن دیدم فرشتهٔ دیگررا که از آسمان نازل شد و صاحبِ قدرتِ
عظیم بود و زمین از جلالَش منوّر گشت (۲) و بقوّت و آوازِ بلند فریاد نمود
که خراب شد خراب شد بابِلونِ بزرگ و گردید مسکنِ دیوان و محبسِ هر
روحِ پلید و زندانِ هر طائرِ خبیث و مکروه (۳) از آنجا که همگیء طوائفرا
از شرابِ غضبِ زنای خود داد که آشامند و سلاطینِ زمین با او زنا کردند
و تُجّارِ زمین از اسرافَش مستغنی گردیدند * (۴) و آوازِ دیگری از آسمان
شنیدم که گفت ای قومِ من از وَی بیرون آئید که مبادا در گناهانَش
شریك بوده از صدماتَش صدمه خورید (۵) از آنجا که گناهانَش تا بآسمان
رسیده است و عیبهای اورا خدا یاد آورده است (۶) بازبدهید اورا آنچه

او شمارا داده است و آنچه کرده است براي او مضاعف نمائيد و در پياله که او ممزوج ساخت دو چندان بجهتِ او بياميزيد (۷) هرچند خودرا تعظيم مينمود و نازك‌طبعي بکار مي‌بُرد همان قدر اورا عذاب و غُصّه بدهيد چه در دلِ خود ميگفت که چون مَلِکَه نشسته ام و بيوه نيستم و غُصّه نخواهم ديد (۸) لهذا اَلَمهاي وَيّ در يك روز خواهد آمد مرگ و غم و گرسنه‌گي و در آتش سوخته خواهد شد چه قوي است خداوند خدائي که بر او حکم ميکند * (۹) و چون مُلوكِ زمين که با او زنا و عيش رانده اند [و] دودِ سوختنِ اورا بنگرند بجهتِ او گريه و سينه‌زني خواهند کرد (۱۰) از خوفِ عذابَش دور ايستاده خواهند گفت واي واي اي شهرِ بزرگِ بابِلُونْ اي شهرِ پُر قوّت که در يك ساعت سزاي تو رسيد * (۱۱) و تُجّارِ زمين بجهتِ او گريه و زاري خواهند کرد چه مِنْبَعد متاعِ آنهارا هيچ کس خريدار نيست (۱۲) متاعِ طلا و نقره و جواهر و مرواريد و حرير و سُرخي و ابريشم و قرمزي و هر چوبِ خوشبو و هر ظرفِ عاج و از هر چوبِ گران‌بها و برنج و آهن و مرمَر (۱۳) و دار چيني و کُندرها و مُرّ و لبان و شراب و روغن و آرد و گندم و بهائم و گوسفندان و اسپان و تختِ روانها و اجساد و ارواحِ مردم (۱۴) و ميوه‌هاي مرغوبِ جانِ تو و هر چيزِ صاف و برّاق از تو دور شده است و مِنْبَعد تو آنهارا نخواهي ديد (۱۵) تاجرانِ اين اشيا که از وَيّ غني شده بودند از ترسِ عذابَش دور ايستاده گريه و ناله خواهند نمود (۱۶) و خواهند گفت واي واي اي شهرِ بزرگ که حرير و سرخ و قرمز مي‌پوشيدي و بطلا و جواهر و مرواريد مزيّن مي شدي (۱۷) زيرا که در يك ساعت آن قدر دولتِ عظيم بر بادِ فنا رفت * و هر ناخدا و جماعتِ جهازيان و ملّاحان و هر کس که بدريا مي‌پردازد از دور ايستادند (۱۸) و از ديدنِ دودِ سوختنِ او فرياد کرده گفتند که چون اين شهرِ بزرگ کدام شهر مي ماند (۱۹) و خاك بر سرهاي خود مي‌ريختند و با گريه و ناله فرياد کنان گفتند که واي واي بر

آن شهرِ بزرگ که بسببِ او همهٔگیء آنان که جهازهاي آنها بر دریا بود از
کثرتِ اِسرافَش غني گشتند زیرا که در یك ساعت ویران گشت * (۲۰) و شاد
باشید بر آن اي آسمان و حواریانِ مقدّس و پیغمبران زانرو که انتقامِ شمارا
خدا از او گرفته است * (۲۱) و فرشتهٔ توانائي سنگي چون سنگِ آسیاي
بزرگ برداشت و بر دریا انداخت و گفت که باین قِسم با صدمه آن شهرِ
بزرگِ بابِلُونْ انداخته خواهد شد و دیگر پیدا نخواهد شد (۲۲) و آوازِ بربط نوازان
و خوانندهٔگان و ني نوازان و صور دَمَندهٔگان مِنْ بَعد در تو شنیده نخواهد شد
و مِنْ بَعد هیچ اهلِ صنعت از تمامیء صنائع در تو یافت نخواهد شد و صداي
آسیا مِنْ بَعد در تو شنیده نخواهد گشت (۲۳) و روشنِيء چراغ دیگر بر تو
نخواهد تابید و دیگر در تو صداي داماد و عروس شنیده نخواهد شد زیرا که
تُجّارِ تو بزرگانِ زمین بودند که از سِحرِ تو همهٔگیء طوائف فریفته شدند
(۲۴) و خونِ پیغمبران و مقدّسان و همهٔگیء آنان که در زمین کُشته شده
بودند در او پیدا شد *

(بابِ نوزدهم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و بعد از آن آوازِ بلندي از گروهِ بسیاري در آسمان شنیدم که گفتند
هَلِلُویاهْ نجات و جلال و عزّت و توانائي خداوند خداي مارا است (۲) زیرا
که محاکماتِ او راست و بر حقّ است چه بر آن فاحشهٔ بزرگ که زمین‌را
بزناي خود فاسد نمود حکم نموده است و انتقامِ خونِ بندهٔگانِ خودرا از
وَي کَشید (۳) و بارِ دیگر گفتند هَلِلُویاهْ و دودَش تا ابداُلآباد صعود خواهد
نمود (۴) و آن بیست و چهار بزرگ و چهار حیوان افتاده و خداي نشینندهٔ
تخت‌را سجده نمودند و گفتند آمین هَلِلُویاهْ (۵) و آوازي از تخت بیرون
آمد که گفت ستایش نمائید خداي مارا اي همهٔگیء بندهٔگانَش و آناني که
از وَيْ مي‌ترسید از کهتر و مهتر * (۶) و چون آوازِ جماعتِ بسیاري و چون
آوازِ آب‌هاي بسیار و چون آوازِ رعدِ پُر قوّت شنیدم که مي گفتند هَلِلُویاهْ

زانرو که خداوند خداي قادرِ مطلق سلطنت نموده است (۷) و خوشنود و مسرور باشيم و اورا تعظيم نمائيم زيرا که هنگامِ نکاحِ برّه رسيده است و عروسَش خودرا مهيّا نموده است (۸) و عروسَش‌را داده شد که حريرِ پاکِ درخشنده بپوشد که آن حرير راستيء مقدّسان است (۹) و مرا گفت که بنويس خوشحالِ آنان که بزفافِ برّه طلبيده شده اند و گفت مرا که اينها سخنهاي حقيقيِء خدا است (۱۰) و من نزدِ قدمهاي او افتادم که اورا سجده نمايم او بمن گفت زينهار نکني که من هم‌خدمتِ تو و هم‌خدمتِ برادرانِ تو که شهادتِ عيسي‌را دارند ميباشم خدارا بپرست که شهادتِ عيسي روحِ نبوّت است * (۱۱) و ديدم آسمان‌را گُشاده و ناگاه اسبِ سفيدي که سوارَش به راست و حقيقي مسمّي است و بحقّ انصاف و جنگ مينمايد (۱۲) و چشمهايَش چون شعلهء آتش و بر سرَش افسرهاي بسيار و نامي مرقوم بود که هيچ کس نمي‌فهميد جُز خودَش (۱۳) و جامهء پوشيده بود که در خون رنگ شده بود و اسمش به کلمةالله مسمّي بود (۱۴) و سپاهيانِ آسماني بر اسبانِ سفيد سوار شده و حريرِ سفيدِ درخشنده پوشيده در عقبَش ميبودند (۱۵) و از دهنَش شمشيرِ تيز بيرون مي‌آمد که قبائل‌را بآن زند و بر آنها به عصاي آهني حکمراني خواهد کرد و مي‌خانهء قهر و سخطِ خداي قادرِ مُطلق‌را پامال ميسازد (۱۶) و بر لباس و رانِ خود اسمي‌را نوشته دارد که پادشاهِ پادشاهان و خداوندِ خداوندان * (۱۷) و ديدم فرشته‌ءرا که در آفتاب ايستاده بود و بآوازِ بلند فرياد نموده گفت بتماميء مرغان که در آسمان طيران مينمايند که بيائيد و در ضيافتِ خداي عظيم جمع شويد (۱۸) تا آنکه بخوريد اجسادِ پادشاهان و سرداران و پهلوانان و اسبان و راکبانِ آنهارا بلکه اجسادِ همه‌گي‌را از آزاد و بنده و کهتر و مهتر * (۱۹) و آن حيوان و پادشاهانِ زمين و عساکرِ ايشان‌را ديدم که مجتمع شده اند تا با آن سوارِ اسب نشين و سپاهيانَش کارزار نمايند (۲۰) و گرفتار شد آن حيوان و آن

پیغمبرِ کاذب نیز که پیشَش آن اُمورِ غریبه‌را بجا آورد که بسببِ آنها فریفت
آنانی‌را که نقشِ حیوان‌را با خود گرفتند و مثالَش‌را پَرستیدند و آن هر دو
زنده در دریاچهٔ آتش که با کبریت میسوزد انداخته شدند (۲۱) و باقی
بشمشیرِ سوارهٔ اسب که از دهنَش بیرون می‌آید بقتل رسیدند و جمیعِ
مرغان از اجسادِ آنها سیر شدند *

(بابِ بیستم مشتمل بر پانزده آیه)

(۱) و فرشته‌را دیدم که از آسمان نزول مینمود که کلیدِ گَودِ بی‌پایان و زنجیرِ
بزرگی‌را در دستِ خود داشت (۲) و اژدَها یعنی آن مارِ کُهن‌را که اِبلیس
و شیطان است گرفتار نمود و اورا تا مدّتِ هزار سال بند نمود (۳) و اورا
در گَودِ بی‌پایان انداخت و بست و مُهر کرد که دیگر نفریبد قبائل‌را تا آنکه
مدّتِ هزار سال باتمام رسد و بعد از آن قلیل مدّتی بایست که آزاد باشد *
(۴) و تختِ چندی‌را دیدم که تخت نشینِ چند بر آنها بودند و آنهارا حکومت
بخشیده شد و نفوسِ آنانی‌را که بسببِ شهادت بر عیسی و بعلّتِ کلامِ خدا
سر بریده شده بودند و آنانی‌را که نه حیوان و نه شکلَش‌را پرستیدند و نقشَش‌را
بر پیشانی یا بر دستِ خود نگرفتند دیدم که زنده شدند و هزار سال با مسیح
سلطنت راندند (۵) و باقی از مرده‌گان زنده نشدند تا آنکه هزار سال باتمام
رسید و این قیامتِ اوّل است (۶) خوشوقت و مقدّس آن کس است که
از قیامتِ اوّل حصّه دارد بر آنها مرگِ ثنی دست ندارد بلکه کاهنانِ مسیح
و خدا خواهند بود و هزار سال با او سلطنت خواهند نمود * (۷) و چون
هزار سال بانجام رسد شیطان از محبسِ خود خلاصی خواهد یافت (۸) و
بیرون خواهد شتافت تا آنکه قبائل‌را که در چهار جهتِ زمین هستند
یعنی گُوگ و ماگُوگ‌را بفریبد و آنهارا بجهتِ جنگ فراهم آرد و عددِ آنها
چون ریگِ دریا است (۹) و بر عرضِ ارض منتشر شدند و قصرِ مقدّسانی
و شهرِ محبوب‌را محاصره نمودند و آتشی از جانب خدا از آسمان نازل

شده آنهارا فرو گرفت (۱۰) و اِبْلیس که آنهارا میفریبد بدریاچهء آتش
و کبریت در جائي که آن حیوان و پیغمبرِ کاذب هستند انداخته شد تا
ابدالآباد شب و روز معذّب خواهد بود * (۱۱) و دیدم تختِ بزرگِ سفیدرا
و شخصيرا که بر او نشسته بود که از صورتِ او زمین و آسمان گریخت
و مکاني بجهتِ آنها یافت نشد (۱۲) و دیدم مردهگانرا از کهتر و مهتر که
پیشِ خدا ایستاده اند و کتابها باز شد و کتابي دیگر که کتابِ حیات است
گُشاده شد و مردهگان بحَسَبِ افعالِ خود از آنچه در آن کتابها نوشته شده
بود حکم یافتند (۱۳) و دریا آن مردهگانيرا که در آن بودند باز داد و مرگ
و گور نیز آن مردهگانيرا که در آنها بودند تسلیم نمودند و هر کس بحَسَبِ
افعالِ خود حکم یافت (۱۴) و مرگ و گور بدریاچهء آتش انداخته شدند
و این مرگِ ثاني است (۱۵) و اگر کسي در کتابِ حیات نوشته یافت نشد
در دریاچهء آتش افکنده شد

(بابِ بیست و یکم مشتمل بر بیست و هفت آیه)

(۱) و دیدم آسمانِ نَو و زمینِ نَورا زیرا که آسمانِ اوّل و زمینِ اوّل در
گذشت و دیگر دریا نبود (۲) و من که یُوحَنّا هستم دیدم شهرِ مقدّسِ اُورِشَلِیمِ
نَورا که از جانبِ خدا از آسمان نازل ميشد و آراسته شده بود چون عروسي
که بجهتِ شوهرِ خود آرایش مینماید (۳) و شنیدم آوازِ عظیميرا از آسمان
که گفت اینک مسکنِ خدا با خلق و او با آنها قرار خواهد گرفت و آنها خواهند
بود قومِ او و خدا خود با آنها خواهد بود چون خداي آنها (۴) و محو خواهد
کرد خدا هر اشکرا از چشمهاي آنها و دیگر نخواهد بود مرگ و نیز ناله
و فریاد و درد نخواهد بود زانرو که اطوارِ نخست گذشت (۵) و نشینندهء
تخت گفت الحال من هر چیزرا از نَو میسازم و مرا گفت بنویس زیرا که
این سخنان راست و محقّق است (۶) و مرا گفت که شد من هستم اَلَفا
و اُومِگا و ابتدا و انتها و من تشنهرا مفت از چشمهء آبِ حیات خواهم

داد (۷) و آن کس که غالب آید هر چیزرا وارث خواهد بود و من اورا خواهم بود خدا و او خواهد بود مرا مَوْلودي (۸) امّا خوف‌ناکان و بي‌ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و ساحران و بُت‌پرستان و تماميء دروغ‌گویان حصّهء آنها در دریاچهء کـه بآتش و کبریت میسوزد میباشد این مرگِ ثاني است *
(۹) و یکي از آن هفت فرشته کـه صاحبِ آن هفت پیالهء پُر از هفت صدمهء آخرین بودند بنزدیکِ من آمد و با من تکلّم نموده گفت که اینجا بیآ عروس زنِ برّه‌را بتو نشان خواهم داد (۱۰) و مرا روحاً بکوهِ بزرگ و بلندي بُرد و شهرِ بزرگِ اُورشَلیمِ مقدّس‌را بمن نمود که از آسمان از جانبِ خدا فرود می‌آمد (۱۱) و صاحبِ جلالِ خدائي بود و روشنيء او مانندِ سنگِ گران‌بها چون سنگِ یشمِ بلوري بود (۱۲) و قلعهٔ بزرگِ بلند با دوازده دروازه داشت و بر دروازه‌ها دوازده فرشته و اسمهائی نوشته بود که اسمهاي دوازده فرقهء بني اِسْرائیلْ است (۱۳) از سمتِ مشرق سه دروازه از شمال سه دروازه از جنوب سه دروازه از مغرب سه دروازه (۱۴) و حصارِ شهررا دوازده اساس بود و در آنها بود اسمهاي دوازده حواريء برّه (۱۵) و آن شخص کـه با من سخن مي گفت نَيء طلائي داشت که شهر و دروازه‌ها و حصارِ آنرا به پیماید (۱۶) و شهر مربّع است و طول و عرضَش مُساوي است و شهررا با نَي پیموده دوازده هزار تیرپرتاب یافت طول و عرض و ارتفاعَش مُساوي است (۱۷) و حصارِ آنرا پیموده یکصد و چهل و چهار هزار زرع یافت از پیمایشِ خلق یعني فرشته (۱۸) و بناي حصارَش از یشم بود و شهري از طلاي خالص چون شیشهء مصفّا بود (۱۹) و اساسهاي حصارِ شهر از هر نوع سنگِ جواهر آراسته شده بود و اساسِ اوّل یشم بود و دویم فیروزه و سیوم بی‌جاده و چهارم زُمرّد (۲۰) پنجم لَعَل ششم یاقوت هفتم عقیقِ زرد هشتم بلور نهم زبرجد دهم لاجورد یازدهم یاقوتِ کبود دوازدهم مرجان بود (۲۱) دوازده دروازه از دوازده مروارید است هر یک دَر از یک مروارید و میدانِ شهر از طلاي خالص

چون شیشهء مصفّا بود (۲۲) و در آن معبدي‌را ندیدم زانرو که خداوند خداي قادرِ مُطلق و برّه معبدِ آن است (۲۳) و آن شهر محتاج بآفتاب و ماه نیست که در او بتابد زیرا کـه جلالِ خدا اورا روشن نموده است و چراغَش برّه است (۲۴) و طوائفِ ناجیان در نورَش سَیر مینمایند و پادشاهانِ زمین جلال و عزّتِ خودرا بآن میرسانـند (۲۵) و دروازه‌هاي آن در روزها بسته نخواهد شد و شب در آنجا نخواهد بود (۲۶) و جلال و عزّتِ قبائل‌را بآن خواهند رسانید (۲۷) و داخلِ آن نخواهد شد هیچ چیز که نجس یا خبیث یا کذب باشد مگر آناني که در کتابِ حیاتِ برّه نوشته شده اند *

(بابِ بیست و دویم مشتمل بر بیست و یك آیه)

(۱) و نشان داد بمن رودِ صافي از آبِ حیات درخشان چون بلور که جاري بود از تختِ خدا و برّه (۲) و در میانِ میدانَش و دو طرفِ رودخانه درختِ حیات بود که دوازده میوه میکند و هر ماه میوهء خودرا میآورد و برگهاي آن درخت بجهتِ شفاي قبائل است (۳) و در آنجا هیچ لعنت نخواهد بود و در آن خواهد بود تختِ خدا و برّه و بنده‌گانَش بنده‌گيء اورا خواهند نمود (۴) و صورتَش‌را خواهند دید و اسمَش بر جبینِ آنها خواهد بود (۵) و شب در آنجا نخواهد بود و محتاج بچراغ و نورِ آفـتاب نیست زیرا کـه خداوند خدا آنهارا روشن میسازد و تا ابدالآباد سلطنت خواهد نمود * (۶) و مرا گفت کـه این سخنان راست و محقّق است و خداوند خداي پیغمبرانِ مقدّس فرشتهء خودرا فرستاده است تا آنکه نشان دهد بنده‌گانِ خودرا آنچه زود بوقوع مي‌آید (۷) اینك من بزودي مي‌آیم خوشا حالِ آن کس که سخنانِ الهاميء این کتاب‌را ضبط نماید * (۸) و من که یُوحَنّا هستم دیدم و شنیدم ایـن چیزهارا و چون شنیدم و دیـدم افتـادم کـه در پیشِ پایهاي آن فرشته سجده نمایم که این چیزهارا بر من ظاهر نمود (۹) مرا گفت زینهار نَـکـني من هم‌خدمتِ تـو و از برادرانَت پیغمبران و حافظانِ

سخنانِ این کتاب میباشم خدارا پرستش نما * (۱۰) و مرا گفت که بر سخنانِ
الهاميء این کتاب مُهر منما زانرو که وقت نزدیك است (۱۱) و آن که ظلم
مینماید باز ظلم نماید و آن که خباثت مینماید باز خباثت نماید و آن که
راست است باز راستي کند و آن که مقدّس است باز تقدّس پیدا نماید
(۱۲) که اینك من بزودي مي‌آیم و مزدِ من با من است تا هر کس‌را بر
حَسَبِ اعمالَش ادا نمایم (۱۳) و من اَلفا و اُومِگا و ابتدا و انتها و اوّل و آخر
هستم (۱۴) خوشاحالِ آناني که احکامَش‌را بجا مي‌آرند تا اقتدار بر درختِ
حیات‌را داشته باشند و از دروازه‌ها بشهر در آیند (۱۵) که بیرون اند سگها
و ساحرها و زانیها و قاتلها و بُت‌پرستها و هر کس که مُحِبّ و فاعلِ کذب
باشد (۱۶) من که عیسایَم فرشتهء خودرا فرستادم تا آنکه باین چیزها شهادت
بشما دهد در کلیسیاها و من ریشه و نسلِ داوُدْ و ستارهء درخشانِ صبحگاهَم *
(۱۷) و روح و عروس میگویند بیآ و هر آن کس که مي‌شنود بگوید بیآ و هر
آنکو تشنه است بیآید و هر کس که خواهد آب حیات‌را مفت بگیرد *
(۱۸) و بهر کس که سخنانِ الهاميء این صحیفه‌را مي‌شنود براستي امر مینمایم
که اگر کسي چیزي بر آن ملحق سازد خدا آن آلَمهائي‌را که در این کتاب
نوشته شده است باو ملحق سازد (۱۹) و اگر کسي از سخنانِ این صحیفهء
الهامي چیزي کم کند خدا حصّه‌اَش‌را از کتابِ حیات و شهرِ مقدّس
و نوشته‌هاي این کتاب کم خواهد کرد * (۲۰) و آن کس که این شهادت‌را
میدهد میگوید که آري من زود مي‌آیم آمین آري بیآ اي عیسيِ خداوند
(۲۱) و توفیقِ خداوندِ ما عیسيء مسیح با همه‌گيء شما باد * آمین *

تمام شد کتابِ مکاشفاتِ یُوحَنّاي الٰهي

و سائرِ کُتُبِ انجیل